

## تفسیر آیه نوزدهم مائده؛ فترت بین انبیاء

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ».

بر مبنای آیه فترت راجع به فترت‌ها صحبت می‌کردیم و سؤالی از برادران بر همین  
مبنا کردیم. سؤال تکرار می‌شود. جوابش را عرض می‌کنم و بعد هم بحث را دنبال  
می‌کنیم. حتماً از نظر فطرت و عقل و کتاب و سنت باید برای مکلفین حجت برونوی  
باشد. حجت درونی فطرت و عقل است و حجت برونوی، رسل الهی و رسالت‌های الهی  
هستند که فطرت و عقل از برای رهبری انسان‌ها به تمام نیازهایشان کافی نیستند، بلکه  
فطرت و عقل از برای وحی هدایتی پروردگار عالم، فرودگاه هستند و این وحی هدایتی  
دارای دو بُعد است: یک بُعد رسولی و دیگری بُعد رسالتی است. بُعد رسولی، بودن خود  
رسول است که ثابت الرساله [...] و بُعد دوم، رسالت رسول است که در کتاب رسول  
نقش دارد. رسول می‌میرد، اما کتاب رسول باید زنده باشد، بدون تحریف یا حتی با  
تحریفی که دلیل بر تحریف در موارد خودش هست. سؤال ما اینجا بود که در مراحل  
گونگون فترت یک احتمال بود که این احتمال واقعیت دارد، اما این سؤال درباره آن  
احتمال است و آن احتمال این است که میان صعود مسیح (ع) و بعثت خاتم النبیین  
(ص)، فترت من الرسل بود. کما اینکه در آیه مائده هم محور بحث همین بود. صفحه  
۲۴۹ آیه ۱۹: «يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا  
جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» البته بحث  
مفصلی بر محور این آیه است که مراجعه خواهید فرمود. مقادیری را هم بحث خواهیم

کرد، اما سؤال حاضر این است. رسول اسلام که بعد از فطرت سوم آمد، که فطرت «من الرسل» اول که بین آدم و ادریس بود و فطرت دوم بین ادریس و نوح (ع) بود، ما فعلاً در فطرت سوم صحبت داریم که بین مسیح و خاتم النبیین (ع) بوده است. در فطرت‌های گذشته اگر فطرت رسولی بوده است که رسل بین آدم و ادریس نبوده‌اند و رُسلی بین ادریس و نوح نبوده‌اند، اما رسالت‌های آن‌ها که نقشی در کتاب‌های آسمانی آن‌ها داشته است، بدون تحریف بوده است که فطرت رسولی بوده است؛ اما فطرت رسالتی نبوده است. ولتن در فطرت سوم که بین مسیح و خاتم النبیین (ع) است، هم فطرت رسولی بوده است، چنانکه آیه می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» فقط فطرت من الرسل است، یعنی رُسلی نبوده‌اند بین مسیح و خاتم النبیین (ع)، اما رسالت باید باشد؛ یعنی رسالت مسیح (ع) که نقش بسته در انجیل مسیح (ع) بوده است، باید بدون تحریف در دست مکلفان باشد؛ و لکن تحریف شد. بله، تورات تحریف شد؛ اما «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا»<sup>۱</sup> انبیائی آمدند که انبیاء تورات بودند و بر این‌ها کتاب‌های وحی نازل می‌شد که نسبت به توراتی که تحریف شده، غلط‌گیری کنند. اما بعد از انجیل چه؟ بعد از رسالت انجیل، خود رسول که صعود فرمود، فطرت «من الرُّسُل» شد. بین مسیح و خاتم النبیین رسلی نیامدند، فقط رسالت ماند. رسالت که نقش در انجیل دارد، مانند رسالت‌های گذشته، آن تحریف‌ها جبران نمی‌شد. و لکن تحریف انجیل را در فاصله پانصد یا ششصد سال بین این دو رسول بزرگوار چه کسی جبران می‌کند؟ این سؤال است. پس مکلفین چه می‌کردند و چه باید بکنند در این پانصد سال یا ششصد سالی که بین عیسی و محمد (ص) بوده‌اند؟ این سؤال ما بود؛ که هم فطرت رسولی و هم فطرت رسالتی است.

جواب: خود رسول، اگر رسولی که در مرکز کل مجتمعات بوده است. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»<sup>۲</sup> در مرکز بوده، کسانی که در مرکز بوده‌اند، دسترسی به رسول داشته‌اند، اما کسانی که در مرکز نبوده‌اند و طبعاً دعوت رسول به آن‌ها باید رسیده باشد و رسیده است، آیا اگر این‌ها تنبلی کرده‌اند و سراغ رسول نرفته‌اند که بدانند آنچه را از رسول (ص) نقل می‌شود همان است یا غیر آن است، صددرصد است یا مخلوط شده است، تقصیر از کیست؟ تقصیر از مکلف است. رسیدن به رسول گاه آسان است و گاه سخت

۱. مؤمنون، آیه ۴۴.

۲. نحل، آیه ۳۶.

است. چه آسان باشد و چه سخت باشد، به مقتضای دو بُعد: یکی اصل تکلیف و دیگر اینکه خداوند رسول فرستاده، لازم است که مرسل<sup>۱</sup> الیه و مکلفین بروند و به حضور رسول برسند و سؤالات بکنند که اگر مطالبی از رسول نقل شده و مخلوط دارد، این تبیین بشود. این برای رسول بود. در رسالت هم همین طور است. اگر مسیح (ع) تشریف آوردند و یک انجیل هم بیشتر نداشتند، اما جعل اناجیلی شد و در انجیل مسیح (ع) تحریف شد، البته وصول به وحی خالص انجیل سخت است؛ محال نیست. سخت است، اما همان طور که رسیدن به شخص رسول که در مرکز بود، سخت بود اما می شد، این طور نبود که حجت قاطع الهیه نباشد. بود، اما رسیدن به آن حجت سخت بود. همچنین در زمان این فترت عظیمه که از تمام فترت‌ها مهم‌تر است. از فترت اول مهم‌تر است، از فترت دوم مهم‌تر است. از زمان غیبت ولی امر (عج) برای ما؛ از تمام فترت‌ها مهم‌تر بود، چون رسولی که در این فترت نبود. رسالت رسول، عیسی (ع) که نقش در انجیل داشت، این هم تحریف شده بود. پس مکلفین چه کنند؟ جواب: اینجا هم علمای انجیل وظیفه دارند و هم مقلدین وظیفه دارند. علمای انجیل لازم بود که انجیل اصل را محفوظ کنند و داشتند. این طور نبود که این تحریفاتی که در انجیل شد، در کل نسخ انجیل تحریف شد؛ نخیر. علمای صالح شایسته انجیل، این‌ها دارای انجیل اصل بوده‌اند که آنچه را فعلاً می‌توانیم عرض کنیم، انجیل برنابا تقریباً انجیل اصل است و اگر هم این نباشد بالاخره انجیل اصل در کار بوده است و اگر هم احیاناً انجیل اصل در کار نبوده، این مطلعین بر وحی انجیل می‌دانند صحیح کدام است و ناصحیح کدام است. کما اینکه آیات قرآن تصریحات و اشاراتی بر این مطلب دارد که خداوند بر این‌ها احتجاج می‌کند. «وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»<sup>۱</sup> یا اینکه «اهل التوراة» و همچنین. «وَلْيَحْكُمْ» این «وَلْيَحْكُمْ» در چه صورتی است؟ اهل تورات و اهل انجیل که هر دو را می‌گوید. باید حکم کنند «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» در صورتی که «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» را بدانند. آنچه جعل شده است بدانند. آنچه اصل است بدانند، تا حجت بالغه الهیه بر علمای تورات و علمای انجیل باشد. حالا بحث در علمای انجیل است. علمای انجیل که در فترت بین مسیح (ع)، که حجت رسولی است و بین خاتم النبیین (ص) که حجت رسولی است، در این فترت باید بدانند انجیل اصل کدام است. این مربوط به علمای آنهاست. آن‌ها که انحراف دارند و آنهایی که خود اختلاف و خود تحریف و خود تشتت برای آنها منافع مادی و

۱. مانده، آیه ۴۷.

شهوانی دارد، آن‌ها مقصرند. اما اگر آن‌ها مقصرند، می‌شود انسان مقصر نباشد «و لیحکم اهل التوراة» «وَلِيَحْكُمُ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» می‌توانند به دست بیاورند، ولو سخت باشد. سخت اس، ولی به دست می‌آید. اگر فرض کنیم شما خود را مکلف می‌دانید به اینکه معارف قرآن را بدانید، اما در حوزه مبارکه قم دروس قرآنی نیست، اما حیثاً هست. راه دور باشد، وقت نداشته باشید، چه نباشد، چه نباشد. وظیفه شما اینجا سنگین می‌شود. مشکل هست، اما عسر نیست، اما حرج نیست. می‌توانید، اما درصد توان شما در اینجا چگونه است؟ می‌شود، اصل حجت هست؛ باید رفت و باید جست. اگر در همه‌جا هست، انجام این تکلیف آسان‌تر است. اما اگر در جایی یکی یا دوتا یا هر چه هست، این تکلیف سخت‌تر می‌شود، اما حجت بالغه الهیه برجاست.

همچنین نسبت به مقلدین انجیل و مقلدین انجیل در فترت بین رسولین، برای هر دو مشکل است که به انجیل اصل که وحی بر مسیح شده است، برسند. مشکل هست، سخت است، بسیار هم سخت است اما «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»<sup>۱</sup> مثال: شخصی که ولدالزنا است بر حسب آنچه که ما اطلاع داریم و می‌دانیم، معمولاً نجیب در نمی‌آید. کسانی که در یک محیط بسیار بد و فاسد و فاسق و منحرف زندگی کرده‌اند و تربیت شده‌اند، صالح شدن این‌ها مشکل است، ولی ممکن است. مشکل هست، اما ممکن است. اگر کسانی در یک زمینه‌ای و در یک مجتمعی که سراسر فاسد است زندگی کردند، اگر بر فساد خود باقی ماندند، از تکلیف خارج نیستند، منتها عذابشان کمتر است، چون سخت بود. چون «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» و اگر کسانی به تکلیف خودشان عمل کردند بر خلاف موانع خارجی، برخلاف موانع درونی و برونی، بر خلاف اینکه دسترسی به حق سخت است، اما مکلف‌اند که به حق برسند و می‌دانند حجت بالغه الهیه وجود دارد. در اینجا این‌ها کسانی که می‌رسند، ثواب آن‌ها بالاتر است. هر قدر دوری از حرام سخت‌تر باشد، ثواب ترک حرام بالاتر است. هرگاه رسیدن به واجب سخت‌تر باشد، این البته ثوابش بالاتر است. اختیارهای انسان‌ها در کارهای بد و در کارهای خوب درصدش فرق می‌کند. اگر درصد اختیار انسان در کار خوب زیاد است، ثوابش زیاد است. کم است، ثوابش کم است. اگر درصد اختیار و اراده و فعالیت انسان در ترک کار بد زیاد است، ثواب ترک این حرام کم است. اگر درصد کم است که انسان نود درصد، هشتاد درصد

---

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱.

و اداری به حرام می‌شود، محیط، محیط حرام است، اما مع ذلک از درصد کم اختیار خود استفاده می‌کند، کار حرام را ترک می‌کند، این ثواب ترک حرام بیشتر است.

در فترت بین رسولین هم بر علما سخت بود و هر بر جهّال سخت بود. بر علما سخت بود که هوی‌ها و اکثریت‌ها و میول و استفاده‌های عنوانی و مادّی را کنار بگذارند و بر محور وحی صحیح انجیل نظر بدهند، سخت است. اما واجب است. بر جهّال هم، بر مقلّدین هم لازم است از آن عالم انجیلی‌ای تقلید کنند که بر مبنای وحی صحیح صددرصد انجیل فتوا بدهد. سخت است، اما این تقلید لازم است. مثالش در زمان ما: بر مجتهدین واجب است که بر محور قرآن فتوا بدهند و سنت در حاشیه است. اما اگر ندهند، مقصرند. بین قاصر و مقصر یا مقصر، می‌توانند. هست، در کتاب معصوم (ع) وجود دارد. بر مقلّدین هم واجب است از کسانی و از مجتهدینی تقلید کنند که بر محور کتاب و سنت فتوا می‌دهند. اما اگر مجتهدینی هستند که قرآن در علم فقه آن‌ها نقش ندارد و بسیاری یا کمی احیاناً بر خلاف نص یا ظاهر کتاب فتوا می‌دهند، این مقلّدین معذور نیستند. آن مجتهدین هم معذور نیستند با اینکه کتاب معصوم موجود است. خود رسول‌الله در خود قرآن اصلاً و در خود سنت فرعاً وجود دارد و ما الآن در حضور مقدس ثقلین هستیم. ولی رسیدن به آن‌ها مخصوصاً ثقل اصغر، کار آسانی نیست. آسان نیست، اما شدنی است. توان بیشتری باید مصرف کرد تا انسان به ثقلین بوجه تام برسد. مگر آن مقداری که عدم عصمت انسان مقتضی است که احیاناً اشتباهاتی بکند که آن قصور مطلق است و نمی‌شود انجام داد.

بنابراین جواب این شد که بله، حجت بالغه الهیه رسولاً بین مسیح و محمد (ص) نیست. حجت بالغه الهیه رسالتاً که وحی صددرصد و صحیح انجیل است، هست، اما وصول به آن مشکل است. پس نتیجه این است که حجت بالغه الهیه کلاً وجود دارد. انجام فعل واجب احیاناً آسان است، احیاناً سخت است، احیاناً زیان به انسان می‌رسد. ولی جزایش جزایش هم فرق دارد. آن مثالی که قبلاً عرض کردم، اگر فرض کنید که شخصی ولدالزناست، نجیب شدن این آدم سخت است. کسی که در محیط فاسد و گمراه‌کننده است، صالح شدن و هدایت یافتن این آدم سخت است، اما این کار سخت ارزش بسیار عظیمی دارد نزد خدا و ثواب بسیار بالایی دارد و کسانی که این پایین مانده‌اند و همت انجام نداده‌اند و درصد زیاد قدرت‌ها و فعالیت‌های خودشان را مصرف نکرده‌اند و به حق نرسیده‌اند، عذاب دارند، اما عذابشان زیاد نیست. عذاب هست، اما عذاب زیاد نیست. آن کسانی که در این جریان بسیار بسیار مشکل و سخت که موانع

زیادی دارد به حق رسیده‌اند ثواب دارند، اما ثواب در اینجا بسیار زیاد است. ولذا در باب ولدالزنا ما عرض کردیم، در کتب استدلالی که ولدالزنا اگر مجتهد شد، باتقوا شد، اعلم شد، اتقی شد؛ تقلید از او واجب است، بلکه واجب است. برای اینکه آدمی که بدون موانع ولدالزنا بودن و چه بودن و چه بودن و چه بودن این عالم شد و باتقوا شد، کار خیلی مهمی نکرده است، اما آدمی که از لحاظ نطفه، از لحاظ درونی، از لحاظ برونی، همه‌اش نه، همه‌اش نه، همه‌اش مانع، اما برخلاف تمام موانع بالا زد و یک فردی شد که اعلم و اتقی است، تقلید از او دوبله واجب است. یک جهت اعلم اتقی است. دوم که اعلمیت و اتقائیت را با صعوبت و زحمت به دست آورده است. وانگهی ولدالزنا بودن که تکلیف او نبوده، تقصیری نداشته، کار این نبوده است. کسی که مشرک بوده و به اختیار مشرک بوده است، بعد مسلمان شده است، بعد اعلم اتقی شده است، آیا تقلید از او واجب است یا نه؟ با اینکه به اختیار خود مشرک بوده است. اما کسی که بدون اختیار خود ولدالزنا بوده است، بدون اختیار خود در جایی متولد شده است که جو و زمینه دائماً انسان را به انحراف دعوت می‌کند. ما در آن مطالب فرعی نمی‌خواهیم وارد بشویم.

پس جواب از این سؤال حل شد که «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»، «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرِّسَالَاتِ» هم هست؟ یعنی فترت دارد انجیلی که صددرصد از مسیح (ع) است، چون بیشتر اناجیل تحریف شده است، چه باید کرد؟ می‌گوید: برو به دنبال آن انجیل تحریف‌نشده، اگر عقلت نمی‌رسد و علمش را نداری، برو به دنبال آن عالمی که ولو در اقلیت است، عالمی که بر محور انجیل صحیح نظر می‌دهد، از او تقلید کن.

- اتمام حجت به این است که تمام احکام و مسائلیش گفته شده باشد؟ بیان شده باشد یا قسمتی از آن بیان شده باشد؟

- یا اصلاً بیان نشده، ولی من می‌دانم که شما این احکام را دارید، باید از شما سؤال کنم. من می‌دانم فلان آقا، فلان شخص، فلان کتاب، فلان چیز، تمام احکام را دارد. به من هم نگفته‌اند. هیچ نمی‌دانم چیست، ولی می‌دانم که باید بدانم. وقتی می‌دانم که باید بدانم، باید رجوع کنم، باید سؤال کنم. اگر بعضی را می‌دانم و بعضی را نمی‌دانم که آسان‌تر است.

- نه، از طرف شرع.

- شرع، حجت بالغه. منتها این حجت بالغه چند بُعد دارد. گاه شما به حجت بالغه به آسانی می‌رسید، گاه به سختی می‌رسید. در هر دو صورت بالغه است. خود حجت بالغه

است. اگر برسند به آب چشمه صاف بسیار عالی، این خوب است، ولیکن رسیدنش سخت است. ولی این حجت بالغه هست یا نه؟ آب چشمه صاف هست یا نه؟ این آب چشمه صاف است، این هم دارد می‌میرد، آب مخلوط هم بخورد بدتر می‌شود. این باید به دنبال آب صاف برود. منتها عسر نیست و حرج هم نیست. حرج یعنی صددرصد نیرو مصرف بشود. این نیست. عسر یعنی خطر هم به انسان... این هم نیست. تازه راجع به دریافتن عقیده صحیح اگر عسر هم باشد، باشد، حرج که هیچ. اگر انسان در راه رسیدن به حق کشته شود، مطلبی نیست، این غیر از نان و آبی است که انسان می‌خورد. ما اول گفتیم: عسر و حرج نیست، ولی فرض کنید که برای ایمان به دست آوردن و هدایت کامل یافتن انسان کشته می‌شود، در راه حق است، کشته می‌شود. این اهل نجات خواهد بود.

آقایان کتاب را باز بفرمایید. اینجا مطالبی را اول بحث کردیم، عرض می‌کنیم بعد قسمت‌هایی از نهج امیرالمؤمنین (ع) است که آن‌ها را باید بحث کنیم و دو قسمت کنیم. یک قسمت از بیانات امیرالمؤمنین (ع) در نهج مربوط به کل رسالت‌ها و رسول‌ها است که در تمام زمان‌های تکلیف رسول‌ها بوده‌اند، رسالت‌ها بوده‌اند، اگر رسول نبوده، رسالت بوده است. رسالت تحریف‌نشده قبل از مسیح، رسالت تحریف‌شده بعد از مسیح تا خاتم النبیین، ولكن حجت بالغه‌هایی بوده است. این یک قسمت است. قسمت دیگر «فتره من الرسل» خود خاتم النبیین است. چون دو فترت قبل است. دو فترت قبل و فترت بعد که سوم است، این سه فترت که فترت رسول بوده، فترت رسالت نبوده است، ولكن رسالت که احکام و وحی الهی باشد، در فترت بین آدم و ادریس و بین ادریس و نوح دست‌نخورده بوده، ولكن در فطرت بین مسیح و محمد (ص) دست‌خورده و محرف بوده است. فترت بوده است، حجت بالغه الهیه بوده است. منتها رسیدن به آنها گاه سخت بوده است و گاه مشکل بوده است.

- [سؤال]

- چون اصولاً خود تحریف علم می‌خواهد. کسی که می‌خواهد تحریف کند، علم می‌خواهد. در اول که بشر به سادگی و این حرف‌ها بوده است [...] مطلب وحی به او برسد، اما اینکه بیاید عوض کند و بالا [و پایین] کند، هیچ اشاره‌ای نداریم. ما فقط تحریفی که داریم، از نظر قرآن و سنت، فقط تحریف در تورات و انجیل بوده است. در غیر نبوده است. کل آیاتی که درباره تحریف صحبت می‌شود، تورات و انجیل است. اهل کتاب تورات و انجیل است. اما صحف تحریف شده باشد، که در خارج در آن نقشی باشد، حتی قبل از صحف، بین آدم و ادریس و بین ادریس و نوح که کتاب رسالت این

رسل بوده است، تحریف شده باشد، بر این دلیل نداریم. تازه اگر دلیل داشته باشیم، فرض کنیم داشته باشیم، تازه مثل فترت آخر می‌شود. اگر هم دلیلی داشتیم، مثل فترت آخر می‌شود که علماء و غیر علماء سخت است به وحی اصیل برسند، ولیکن این سخت را باید که انجام بدهند، فرض کنید تا حد از دست دادن جان و مالشان.

- وقتی خود کتاب هست...

- حجت بالغه است. من هم باید بالغ باشم.

- صحف حضرت ابراهیم اگر کتاب است، پس چرا اطلاق اهل کتاب فقط باید به تورات و انجیل باشد؟

- علت اینکه صحف است، اولاً اطلاق فقط برای تورات و انجیل نیست. محور، تورات و انجیل است. صحف ابراهیم رنگی ندارد. چرا؟ برای اینکه نیست. تابعینش هم چندان نیستند. آنچه هست و کثرت دارد و روی حساب است، بیشتر تورات موسی است و بعداً هم انجیل مسیح. و آلاً «الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» داریم. این صحف اولی، «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» بعد هم صحیحه و کتاب انجیل و از این حرف‌ها. پس اهل کتاب بقول مطلق، اگر قرینه خاصی نداشته باشیم، کل اهل کتاب است. یعنی تابعین آدم، تابعین چه و چه، ولیکن چون آنچه در عالم وجود دارد و روی آن حساب است و محور رد و ایراد و این حرف‌هاست، تورات و انجیل است و این حساب هم دارد. چندین حساب دارد که اگر در بحث خودش عرض می‌کنیم.

- در مورد فترت، چون فترت غبار می‌گیرد...

- می‌شود غبار را برطرف کرد.

- پس بالغه نیست؟

- حجت بالغه الهیه نیست. جواب: بنده یک مالی را برای شما فرستادم. باید بروید، یک متر زمین را بکنید و بردارید، ولی می‌دانید مال هست و اگر بکنید برمی‌دارید. این مال بالغه است یا نه؟ بله. شما هم باید بلوغ داشته باشید. این دوطرفه است.

- اگر بدانم چنین چیزی اینجا هست.

- می‌توانم بدانم. اگر بدانم، معلوم است. اگر می‌توانم بدانم، ولیکن توان سخت است. دو بلوغ می‌خواهد: یکی، حجت الهی خودش بیاید؟ نه من باید به دنبالش بروم. من وظیفه دارم، مکلفم که می‌دانم حجت الهی هست، به دنبالش بروم. همان‌طور که خداوند



حجت خود را طوری می‌کند که در آن هیچ ایرادی نیست. در آیات وحی که ایرادی نیست. همان‌طور ما هم باید فعالیت‌هایی که در امکان ما است، انجام بدهیم تا به آن حجت بالغه برسیم. پس بلوغ دوتا است: بلوغ حجت بالغه الهیه و بلوغ ما. دو بلوغ وقتی با هم توأم شد، مطلبی نیست، ولو سخت باشد.

- اینکه می‌فرمایید، من یقین دارم که حجتی در اینجا هست، یا اینکه احتمال می‌دهم حجتی باشد، اما علمای یهود، علمای نصاری یقین داشتند که حجت بالغه نیست.

- یقین داشتند که هست.

- یقین داشتند آن توراتی که هست...

- یقین داشتند که هست و لذا قرآن مذمت می‌کند. قرآن نسبت به علمایی که تحریف کردند و یا تحریف را قبول کردند چه از تورات و چه از انجیل، قرآن مذمت می‌کند. این مذمت دلیل است بر اینکه هست.

- ثانیاً ما دلیل نداریم بر اینکه بگوییم آنها تورات صحیح را داشتند.

- می‌گوییم قرآن می‌گوید دیگر. ما از قرآن داریم بحث می‌کنیم. قرآن شریف که مذمت می‌کند کسی را بر کاری، یعنی می‌شد آن کار را نکند. مذمت به این معناست. پس وقتی قرآن شریف می‌فرماید: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» این را مذمت و سرزنش می‌کند، یعنی چه؟ یعنی می‌شد که خیانت نکنند. پس می‌شود مخصوصاً علمای یهود و نصاری که این‌ها ورثه کتاب هستند، ورثه دوم کتاب علمای اهل کتاب هستند. اگر به خود علمای اهل کتاب نرسد، پس اصلاً حجت در کار نیست و مذمت معنا ندارد. اگر یک عالمی که کتاب الهی به هیچ وجه نمی‌تواند در دست او باشد، این چه کار کند؟ عمل کند یا نکند؟ عمل کند به محرم، بد است. عمل نکند، بد و بدتر است. پس چرا مذمت می‌کنند؟ اینکه قرآن شریف مذمت می‌کند، به همین حساب است دیگر.

- آن علمایی که تحریف کردند، یک عده خاصی بودند...

- و علمای دیگری که تورات تحریف شده را می‌بینند، این از دو حال خارج نیست.

- نمی‌دانند تحریف شده است.

- شما می‌گویید نمی‌دانند، اگر ندانند و نتوانند بدانند، چرا خدا مذمت می‌کند؟ مذمت

می‌کند دیگر!

- آنهایی که تحریف کردند مذمت می‌کند.

- نخیر و کسانی هم که به تحریف عمل می‌کنند. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> اما کسان دیگر، مثلاً «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ»<sup>۲</sup> چطور؟ کتاب را نمی‌بیند مگر خیالات. یعنی چه؟ یعنی آنچه نوشتند، می‌گوید: چون عالم نوشته، قبول دارم. این غلط است. تو باید ببینی این عالم درست نوشته یا نه، می‌توانی. هم مقلد و هم مقلد توان این را دارند که حجت بالغه الهی را پیدا کنند. البته این بحث به‌طور مفصل بعداً خواهد آمد که چگونه است. راجع به مقارنه بین کتب بحث می‌کنیم ان‌شاءالله. مقارنه بین تورات و انجیل.

در اینجا ما روایاتی را در صفحه ۲۵۵ نقل کردیم. از صفحه ۲۵۴ چند خط به پایین حدیث شروع می‌شود: «اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَنْبِيَاءَ»<sup>۳</sup> از خطب نهج البلاغه است. «اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَنْبِيَاءَ» البته «انبياء» اینجا به عنوان تغلیظ که همه انبیاء نبودند یا نه، انبیاء اعم از رسل و نبیون است؛ چون عرض کردیم، پنج آیه در قرآن دارد: «الانبياء» در میان هشتاد آیه که نبوت را ذکر می‌کند، پنج آیه دارد: «الانبياء» منتها اگر نبیون بفرماید، این از نبأ نیست، رسالت هم نیست، بلکه نبو است، رفع است، کسی که رفیع المنزله است در میان رسل. اما اگر انبیاء بفرماید، هر دو با هم است. انبیاء هم از نبی است که رسالت هم دارد و هم از نبی است که رسالت است.

«اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ» این‌طور نیست که وحی داد و برو. خیر، وحی کرد و با او پیمان گرفت که این وحی را ابلاغ کند. چون وحی دارای سه مرحله است: یکی تلقی وحی است که عصمت در تلقی است که تفصیلاً بعداً بحث می‌کنیم. تلقی وحی که بدانند آنچه برای او می‌آید، وحی خداست. خیال نکند که مثلاً شیطان او را فریب می‌دهد. این یک مرحله است. مرحله دوم تطبیق وحی است، خودش این وحی را در خودش عمل کند. مرحله سوم ابلاغ وحی که

۱. بقره، آیه ۷۹.

۲. همان، آیه ۷۸.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۸، ص ۲۵۵؛ نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۴۳ (با اندک تفاوت).

رسالت است. این «أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ» در بُعد دوم و سوم است. در بُعد اول نیست. در بُعد اول که این را شایسته می‌داند، خدا هم به او وحی می‌کند. کاری هم می‌کند که بفهمد وحی است. اینکه میثاق نمی‌خواهد. میثاق که نمی‌خواهد. این یک عمل تکوینی است که خداوند وحی را می‌فرستد بر قلب این شخص شایسته و به او می‌فهماند که این وحی است. این دیگر میثاق نمی‌خواهد. دومی و سومی میثاق می‌خواهد. دوم: میثاق برای اینکه به این وحی که صددرصد فرستاده‌ام، عمل کن. میثاق دوم که این دوم، میثاق اول است. میثاق دوم که مرحله سوم عصمت است که این وحی را بدون کم و زیاد به مکلفین برسان. «أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ»، آن وقت این «أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ» که دو بُعدی است، بُعد سوم را تسریع می‌فرماید. «وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ» اخذ میثاق امانت در بُعد سوم عصمت که تبلیغ رسالت باشد، از این‌ها گرفته است. همه‌اش کلیت دارد.

- [سؤال]

- «أَمَانَتَهُمْ» یعنی خداوند اخذ امانت کرد، یعنی اطمینان بر آنان پیدا کرد که این امانت را به آن‌ها داد، با اخذ میثاق، این امانت را به جای خودش می‌رسانند، نه در این امانت خیانت می‌کنند. چون وحی خدا نزد آنها امانت است. امانت است در بُعد خودشان که شخصی است و امانت است در بُعد رسالت که برسانند که ذره‌ای در این امانت کم و کاست قصوراً یا تقصیراً نشود. «وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ» این «اخذ» چیست؟ اخذ علمی است، اخذ قدرت، در علم خدا این‌ها در امانت خیانت نمی‌کنند. در قدرت خدا، خداوند به این‌ها عصمت و کمک و تثبیت می‌دهد که در این امانت فتور و قصور و تقصیری حاصل نشود. «لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ» اکثر خلق هم عهد فطرت را، هم عهد عقل را، هم عهد وحی را تبدیل کردند. عهد فطرت و عقل را که بحث بعدی در فقه است، بحث بسیار مهمی است. عهد فطرت و عقل را تبدیل کردند یعنی غبارهایی بر روی فطرت‌ها و عقل‌ها به اختیار خود گرفتند و آن غبارها را برطرف نکردند، زیاد کردند. این خیانت است.

- [سؤال]

- وقتی که مردم بطبيعة الحال این‌گونه هستند. منتها دو حالت دارد. یک مرتبه... چون ما دو احتمال در آیه داده‌ایم. در این احتمالی که اصلاً مردم این‌گونه هستند که زمانی نیست. مدتی این‌طور کردند، همین‌طور هم هست. در فترات ثلاث این‌طور است. در فترات ثلاث اکثریت فاسق بودند یا مؤمن بودند؟ فاسق بودند. فسق‌شان هم روی چه

چیزی بود؟ روی تخلف از تکلیف بود دیگر. می‌گوید مردمی که این‌طور کردند، خداوند [...] چه در آن زمان‌هایی که رسالت و رسول هر دو هست. مردم این‌طور بودند، خدا فرستاد. چه زمان‌هایی که رسالت نیست، رسول هست و به آسانی می‌توانند پیدا کنند، این‌طور هست و چه زمان‌هایی که پیدا کردن آن سخت است، آن وقت این اکثریت پیدا می‌کند. «لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ» «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»<sup>۱</sup> «فَجَاهِلُوا حَقَّهُ»<sup>۲</sup> منتها این جهل تقصیری است. به حق خدا نادان شدند. چرا؟ نادانی از خودشان است. چون انسان با تبلور فطرت و تبلور عقل و اخذ شریعت می‌تواند حق خدا را ادا کند. «وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ» انداد و امثال برای خدا اتخاذ کردند. خدا امثال دارد، مثل دارد، منتها مثل در الوهیت. الوهیت یعنی دو بخش: یک بخش خالقیت و یک بخش تدبیر. گفتند: بخش خالقیت برای خدا و بخش تدبیر برای لات و عزى و مناة ثالثة الاخرى است. «وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ». وقتی که مرض داخلی بود، انسان زیر بار شیطان داخلی رفت، آن وقت است که شیطان خارجی راه دارد. اما اگر داخل منزل دزد داخلی نبود، دزد خارجی که زورش نمی‌رسد. پس اینجا دو شیطان با هم همسان و هم‌آهنگ شدند. دزد داخلی که شیطان است، انحراف پیدا کردند، غبار بر فطرت، غبار بر عقل، شهوت را جلو زدند، عقل و فطرت را کنار زدند، این شد. آن وقت شیطان زمینه پیدا کرد. «وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ». یعنی شیطان از آنها معرفت حق را کند. یعنی از بیخ کنار رفت. اول، بینابین است، بعد کمک شد. چون کمک دو نوع است. کمک در هدایت؛ انسان در راه حق قدم می‌گذارد، به حول و قوه خودش، بعد خدا کمک می‌کند. این اجتال به سوی معرفت است. احیاناً در باطن به سوی باطل می‌رود، صددرصد نیست. شیطان کمک می‌کند، اجتال در ضد معرفت است که در حقیقت دو بُعدی بود. اجتال از بیخ کردن است.

«وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ» منتها شیاطین چه شیاطین جن باشند و چه شیاطین انس باشند که هر دو برونی هستند. «وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ» معرفت که رفت عبادت هم می‌رود دیگر. چون معرفت است که عبادت آور است. هر قدر معرفت بالاتر باشد، عبادت بالاتر است. وقتی که معرفت را شیطان برد. ما در بُعد درونی خود بردیم و در بُعد برونی شیاطین جن و انس هم بردند، پس خالی از معرفت هستیم. وقتی که خالی

۱. پس، آیه ۶۰.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۸، ص ۲۵۵؛ نهج البلاغة، ص ۴۳.

از معرفت شدیم دیگر عبادت یعنی چه؟ «وَ اقْتَطَعْتُهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ»، چرا «اقْتَطَعْتُهُمْ»؟ چون انسان بطبیعة الحال، بر حکم فطرت و بر حکم عقل، سوم بر حکم دریافت وحی خداوند که به فطرت و عقل تبلور می‌دهد، طبعاً در این سه زاویه باید هندسه عبادت در انسان محقق بشود. پس اگر چیزی نیاید، این عبادت باید باشد. ولذا «وَ اقْتَطَعْتُهُمْ» قطع کرد. مقتضای فطرت رفت، مقتضای عقل رفت. در بیرون هم کمک کرد در این رفتن‌ها «وَ اقْتَطَعْتُهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ». بعد می‌گوید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ» این دو بُعدی است. یک بُعد که در آن «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»<sup>۱</sup> عرض کردیم، یکی «کان» طبع‌شان انساناً این‌طور است. کاری به زمان ندارد. «فَبَعَثَ فِيهِمْ» این یک بعد. دوم: نخیر، فترت اول، فترت دوم، فترت سوم که نبود، بعد خدا رسول فرستاد. در فترت بین آدم و ادريس جولان شیطان بیشتر بود، داخل است و خارج بود. چرا؟ برای اینکه رسول نیست و کسی هم که [...] درست نیست، باید رسل فرستاد، یعنی ادريس را فرستاد. در فترت بین ادريس و نوح این‌طور شد، بعد خداوند نوح را فرستاد. پس در هر دو نوع، هر دو نوع فترت و هر دو نوع احتمال، «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاَتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ»<sup>۲</sup> «وَاَتَرَ» از تواتر است، پشت سر هم. اگر مطلبی را پشت سر هم بگویند، طوری که انسان قطع کند، می‌گویند تواتر است. نه اینکه الآن تمام شهر گفتند فلان و قبل از آن چیزی نبوده است. این تواتر نیست. «وَاَتَرَ» کما اینکه «أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرًا»<sup>۳</sup> این همان را می‌خواهد بگوید. این جمله مبارک امیرالمؤمنین اقتباس از قرآن است. «أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرًا» دنبال هم، دنبال هم یعنی اصل در بعث رسل این است که همین‌طور پشت سر هم بیایند، حتی با هم. جناب ابراهیم بود، لوط هم با او بود. جناب موسی بود، هارون هم با او بود. هم با این‌ها بود، هم بعد از این‌ها بود. هم در زمان اولی العزم من الرسل، هم بعد از زمان‌های این‌ها تا زمان ولی عزم دیگر، همین‌طور انبیاء پشت سر هم آمدند. بله، سه فترت بود، بسم‌الله. ولی در این سه فترت رسل نبودند، اما رسالت بود، ولو در چند قسمت مختلف. چرا؟ «لَيْسَتْ أَدْوَاهُكُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ» استثناء، برای اینکه از آن‌ها بگیرند میثاق فطرت را، به آن‌ها برگردانند. این فطرتی که خامل شده است و خاموش شده است و احکامش تبلور نیافته است، چون عقل از این فطرت نگرفته است، انبیاء را بعث کرد. بعث در کجا؟ در خمول است. اگر کسانی خاموش‌اند و خامل‌اند

۱. بقره، آیه ۲۱۳.

۲. نهج البلاغة، ص ۴۳.

۳. مؤمنون، آیه ۴۴.

و ساکت‌اند و بی‌حال و بی‌حس و فلان؛ بعث باید کرد، باید کاری کرد که این‌ها به جنبش بیفتند. وقتی به جنبش بیفتند آن فطرت خود را که خامل بوده و عقل را به کار می‌اندازند و این‌ها برای دریافت رسالت‌ها آماده می‌شوند. «لَيْسَتَاذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ» منتها استثناء یعنی طلب اداء، از آن‌ها بگیرند. آن‌ها نمی‌دهند. ميثاق فطرت را از آن‌ها بگیرند. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ»<sup>۱</sup> و همچنین آیه فطرت. چرا هنوز ميثاق فطرت است؟ برای اینکه قبل از فطرت، رسایی عقل استثناء ندارد، مادون تکلیف است. ولیکن وقتی عقل آمد، عقل که آمد باید از فطرت بگیرد و بر مبنای احکام فطرت حکم کند، ولیکن نمی‌کند. شهوات درونی، شهوات برونی این جلو را گرفته است و تکلیف باقی است. «لَيْسَتَاذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ» نعمت‌هایی که فراموش کرده‌اند و جهالت نسبت به نعمت‌های خدا به حسب عناد و تقصیر خودشان دارند. «وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» عقول دفائن دارد. این زمین چاه نفت دارد، دفينه است. باید مهندسش باشد، دریاورد. اینجا انبیاء مهندسین‌اند. مهندسین‌اند که دفائن عقول و احکام فطرت‌ها و عقول را درمی‌آورند و حجت ثانیه بر آن‌ها ایجاد می‌کنند. حجت اولیه تبلور فطرت و عقل است که انبیاء به آنها می‌دهند و این‌ها [...] کرده‌اند، حجت ثانیه که احکام الهیه را بر محور عقل آخذ از فطرت «وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ» آیات مقدره، چه آیات رسولی، چه آیات رسالی، چه آیات سماوی و ارضی. «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»<sup>۲</sup> تمام نشانه‌هایش را خدا در درون، در برون، در انبیاء که آیات حق‌اند، در رسالات الهی که آیات حق است یا اینکه...

۱. اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. فصلت، آیه ۵۳.